



The Position and Role of the Harmless Rule in Assigning the Right to Divorce

Reza Saki¹, Sayeed Mehdi Jalali^{2*}, Saeed Shariati³

1. PhD Student, Department of Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Naraq Branch, Naraq, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Naraq Branch, Naraq, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Law, Islamic Azad University, Naraq Branch, Naraq, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 679-692

Article history:

Received: 12 Des 2023

Edition: 6 Feb 2024

Accepted: 9 Mar 2024

Published online: 28 Jan 2025

Keywords:

Divorce, application, legal rules.

Corresponding Author:

Sayeed Mehdi Jalali

Address:

Iran, Naraq, Islamic Azad University,
Faculty of Law, Department of
Private Law.

Orchid Code:

Tel:

Email:

Dr.s.m.jalali52@gmail.com

ABSTRACT

Background and Aim: In the Islamic legal system, the primary principle regarding divorce and the right to divorce is in the hands of the man. However, today, in the light of dynamic jurisprudence, the rules of this right have been adjusted and based on some exceptions, the legislator has accepted that a man cannot keep the right to divorce for himself at the same time and cause hardship and distress to his wife, or put him in losses. The present writing examines the position and role of the harmless rule in assigning the right to divorce.

Methods: This research is of a theoretical type and has been carried out using a descriptive-analytical method.

Ethical Considerations: In this research, the principles of trustworthiness, honesty, neutrality and originality of the work have been respected.

Findings: Iran's legal system has accepted the harmless rule with conditions for the right to divorce the wife.

Conclusion: In response to the man's right to divorce, the flow of the harmless rule always expresses the fact that a certain transformation has occurred in the foundation of the historical jurisprudence. In the light of contemporary jurists who have considered the time and place component, this dynamic can be considered as an important basis for adjusting the relevant laws.

Cite this article as:

Saki R, Jalali SM, Shariati S. The Position and Role of the Harmless Rule in Assigning the Right to Divorce. *Economic Jurisprudence Studies*. 2024.



جایگاه و نقش قاعده لاضرر در تفویض حق طلاق

رضا ساکی^۱، سیدمهدی جلالی^{۲*}، سعید شریعتی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، دانشکده حقوق، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران.
۲. استادیار، گروه حقوق، دانشکده حقوق، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران.
۳. استادیار، گروه حقوق، دانشکده حقوق، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: در نظام حقوقی اسلام اصل اولیه در خصوص طلاق و حق طلاق وجود آن در دست مرد می‌باشد. با این حال امروزه در پرتو فقه پویا، قواعدی این حق را مورد تعدیل قرار داده و بر اساس برخی از استثنائات، قانون‌گذار پذیرفته که مرد نمی‌تواند هم‌زمان هم حق طلاق را برای خود نگه دارد و هم موجبات عسرت و تنگی برای زوجه فراهم نموده و یا وی را در خسران و ضرر قرار دهد. نوشتار حاضر به بررسی جایگاه و نقش قاعده لاضرر در تفویض حق طلاق می‌پردازد.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده و به روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است.

ملاحظات اخلاقی: در تحقیق حاضر، اصل امانت‌داری، صداقت، بی‌طرفی و اصالت اثر رعایت شده است.

یافته‌ها: نظام حقوقی ایران قاعده لاضرر را با شروطی در حق طلاق زوجه پذیرفته است.

نتیجه: در بازخورد با حق طلاق مرد، جریان قاعده لاضرر، همواره بیان‌کننده این واقعیت است که دگرگونی خاصی در شالوده تأخر تاریخی فقه بوجود آمده است. در روشنگری فقیهان معاصر که مؤلفه زمان و مکان را مد نظر قرار داده‌اند، می‌توان این پویایی را، مبنای با اهمیتی در تعدیل قوانین موضوعه تلقی کرد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۶۷۹-۶۹۲

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۱

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۱/۰۹

واژگان کلیدی:

طلاق، کاربرد، قواعد فقهی.

نویسنده مسئول:

سیدمهدی جلالی

آدرس پستی:

ایران، نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده حقوق، گروه حقوق خصوصی.

کد ارکید:

تلفن:

پست الکترونیک:

Dr.s.m.jalali52@gmail.com

۱. مقدمه

راحتی (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷، ۲۱۱) آنجایی که خداوند می‌فرماید: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عَسْرٍ يُسْرًا» طلاق: ۷. خداوند به زودی پس از سختی آسانی پیش می‌آورد.

برخی از فقها گفته‌اند بطور کلی عسر و حرج جایی صدق می‌کند که مستلزم مشقت و سختی شدیدی باشد که عادتاً مردم آن را متحمل نمی‌شوند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶، ۱۸۲).

«حرج» در لغت به معنای محدودیت، مکان ضیق و در تنگنا قرار گرفتن است. موارد کاربرد آن هم به همین معناست. گاهی به معنای تکلف و دشواری و به معنای گناه هم به کار رفته است که این موارد نیز از مصادیق معنای ضیق می‌باشد (طریحی، ۱۳۶۷، ماده حرج). قاعده نفی عسر و حرج یک اصل و فرمول کلی است که هرگاه مکلف بر اثر عمل کردن به یکی از احکام شرع، در تنگنا و مشقت واقع گردد، با تمسک به آن اصل حکمی، حکم حرجی از عهده وی مرتفع می‌گردد. این قاعده به معنی سقوط تکلیف شاق غیر قابل تحمل بر حسب عادت می‌باشد (مکارم شیرازی، همان، ۱۵۹).

درباره مقایسه عسر و حرج و ضرر باید گفت که ملاک نوعی بودن و یا شخصی بودن، در تشخیص و تعیین عسر و حرج، به تنهایی کافی نیست؛ بلکه در این موارد، بعلاوه در نظر گرفتن حالات جسمی و روحی شخص در تشخیص و تعیین عسر و حرج، بایستی داوری عرف معقول را هم در نظر گرفت. به تعبیری مناسب‌تر، فعلی طاقت‌فرسا و حرجی است که علاوه بر سختی انجام آن برای فاعل و انجام‌دهنده آن، داوری

قاعده لاضرر به‌عنوان مبنایی در حق مطالبه زوجه نسبت به طلاق در موضوعاتی چون انفاق، نوع معاشرت، تفویض حق طلاق به زوجه و مصادیقی دیگر، جریان دارد. نظام حقوقی ایران با شروطی این قاعده را در حق طلاق زوجه پذیرفته است.

۵. بحث

اگر به فلسفه اختیار حق طلاق مرد نگریسته شود دلایل ارائه شده در این خصوص، مشخص کننده آن است که برخی از آن‌ها امروزه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. عقلانی تر بودن رفتار مرد، به عنوان مبنایی برای حق طلاق مرد، موجب می‌شود که وی، تصمیم سریع‌نگیرد و زوجیت را از بین نبرد و مسئله دیگر، تبعات مالی طلاق برای مرد است، از قبیل نفقه ایام عده، مهریه و در نتیجه، توجه او نسبت به حفظ عقد زوجیت، از زن، بیشتر است که طلاق این آثار مالی را برای او به‌دنبال ندارد. با این حال فرض این مسئله در زمانی است که کمتر به این فلسفه توجه می‌گردد و زن در نهاد خانواده دارای آزادی‌هایی است که قبل از این در آن زمان به هیچ وجه نداشته است. به هر جهت بین قاعده لاضرر و عسر حرج هم از منظر مفهوم و هم از منظر مصداق و آثار حکمی بر حق طلاق تفاوت‌هایی وجود دارد که در ذیل این موارد مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۵-۱. آثار قاعده لاضرر و عسر و حرج در طلاق

مشابه‌ترین مفهوم به لاضرر عسر و حرج است. عسر در لغت به معنای سختی، دشواری، تنگنا و مشکل است و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است و در مقابل یسر است به معنای آسانی و

الف: اعتیاد زوج به مواد مخدر و یا ابتلا به مشروبات الکلی

بایستی در نظر داشت که اعتیاد شوهر، نمی‌تواند به تنهایی مجوزی برای طلاق زن بدون رضایت شوهر باشد و در صورتی مجوزی برای طلاق می‌باشد که موجب عسرو حرج شود.

در بند ۲ تبصره ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی (مصوب ۱۳۸۱) آمده است: «اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است. در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک، مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورد، بنا به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد».

اعتیادی مستند درخواست طلاق واقع می‌شود که بموجب این بند، شروط زیر را دارا باشد:

۱- اعتیاد زوج به یکی از اقسام مواد مخدر و یا ابتلاء به مشروبات الکلی: بخلاف قانون های قبلی، که تنها از اعتیاد مضر سخن به میان آورده بود، این بند، به هریک از انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی مقید شده است. براین اساس، نظیر اعتیاد به قمار که می‌تواند زندگی خانوادگی را دچار اختلال کند، اعتیاد معنوی مشمول این بند نمی‌شود و شاید از ذیل ماده ۱۱۳۰ یعنی دیگر موارد عسرو حرج بتوان استفاده نمود و با ثابت نمودن آن حکم، به طلاق اقدام کرد.

۲- اساس زندگی خانوادگی را دچار خلل کند: یعنی زن و یا شوهر را از انجام تکالیف خود باز دارد و هم بستگی بین اعضای خانواده را از بین ببرد. بنابراین،

عرف هم، بر آن صحنه بگذارد و انجام عمل را برای مکلف با حالات و صفات خاص، در آن مورد خاص، مشکل بداند، اگرچه، معیار شخصی، ملاک اصلی در شناخت عسر و حرج است (کشوری، ۱۳۷۴، ۶۳).

در طلاق به موجب عسر و حرج نیز بایستی هر دو جنبه شخصی و نوعی، در تشخیص عسر و حرج، مد نظر واقع شود. شخصی، از این نظر که در هر دعوی، وضع خاص زن و شوهر و شرایط زندگی زناشویی آنان مطرح می‌شود و نوعی، از این جهت که انسانی متعارف است و طاقت او مورد نظر قرار می‌گیرد و لذا زندگی در صورتی حرجی محسوب می‌شود که در نظر عرف هم، ادامه زندگی فرسا و مشقت بار باشد والا هر کسی که به اندک ناملایمیتی، به بهانه‌های غیر متعارف، نمی‌تواند از شوهر، درخواست طلاق نماید. پس اساساً بایستی عسر و حرج متعارف انسانی، در آن شرایط و اوضاع خاص، مورد نظر باشد. (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۱، ۳۸۵ و ۳۸۶).

به عبارتی، زوجه و یا زوج، برای مطرح کردن ادعای عسر و حرج خود، نه تنها حالت خاص خود را در مورد قضاوت قرار می‌دهد، بلکه باید به نحوی ثابت کند که هر شخص دیگری، قادر به دوام و تحمل زندگی مشترک در وضعیت او نمی‌باشد.

۵-۲. بررسی مصادیق قاعده عسر و حرج و لاضرر درخواست طلاق از سوی زوجه

در این مجال جهت شرح تفاوت بین دو قاعده مهم لاضرر و عسر و حرج در امور خانواده و موضوع طلاق، سعی می‌شود جهت ذکر مصداق، مسائلی که به واسطه آن زوجه می‌تواند تقاضای طلاق نماید، بیان شود.

ج: ابتلاء زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی و یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگر

چنانچه مرد مبتلا به بیماری شود که درمان و مداوی آن به راحتی امکان نداشته باشد و بدین ترتیب، در زندگی زناشویی، زن تحت فشار و عسرو حرج واقع شود، زن بموجب قانون مذکور، حق درخواست طلاق دارد. مثلاً زن به علت اینکه همسر او مبتلا به سرطان شده و یا بر اثر حملات میکروبی، شیمیایی و یا رادیواکتیو، به بیماری‌های لاعلاج و یا صعب‌العلاج دچار شده باشد، حق دارد که از دادگاه، تقاضای طلاق کند و دادگاه ملزم است که با حفظ سلسله مراتب مربوط به اجرای قانون، به صدور حکم طلاق مبادرت ورزد.

اگرچه در بعضی از بیماری‌های یا لاعلاج و صعب‌العلاج نظیر جنون و عنن مرد، قانون برای زن، قائل به حق فسخ شده است؛ ولی در مورد بیماری‌هایی مانند جذام و سرطان، که قائل به چنین حقی نیست، می‌توان با استناد به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، برای زن، حق طلاق را قرار داد. نیز در بیماری جنون مرد، چنانچه فسخ نکاح امکان نداشته باشد، می‌تواند از مصادیق ماده فوق باشد و موجبات عسرو حرج زن را فراهم نماید (کاتوزیان، پیشین، ج ۱: ۴۰۶)

بنابراین اگرچه برخی فقیهان، بیماری‌هایی مانند صرع را که موجب اختلال در عقل نمی‌شوند، را مشمول شرایط عمومی جنون نمی‌دانند و مقصود از اختلال عقل را، ارتکاب رفتار بدون هدف و عدم تعادل شخصی در انجام وظایف عادی روزانه می‌دانند (نجفی، ۱۳۹۲، ۳۱۸) ولی شاید بتوان این چنین بیماری‌هایی

چنانچه اعتیاد به مواد مخدر، به گونه‌ای همسر معتاد را آلوده نکرده باشد که به روابط او با اعضای خانواده صدمه برساند، نمی‌توان بر مبنای چنین اعتیادی، حکم اجبار شوهر به طلاق را صادر نمود.

۳- امتناع شوهر از ترک اعتیاد، یا عدم امکان الزام او به ترک و یا اعتیاد مجدد بعد از ترک: براین اساس، اگر ترک اعتیاد از سوی زوج امکان داشته باشد و الزام او به ترک ممکن باشد، نمی‌توان به استناد اینکه او معتاد است، درخواست طلاق کرد.

ب: محکومیت قطعی زوج به حبس، پنج سال و یا بیشتر

بر مبنای این قضیه، می‌توان چنین گفت که همان ضرورت‌ها و دلایلی که ایجاب کننده تشکیل خانواده است، در خصوص حبس‌های طولانی مدت، مباح کننده طلاق است، تا در چنین موردی، خانواده تجدید سازمان نماید. در این موارد، شناختن حق طلاق درست و عادلانه است و از بسیاری تباهی‌ها و فسادها پیشگیری می‌کند. چنانکه برخی از فقها، با همه‌ی احتیاطی که در این رابطه داشته‌اند، به زنی که شوهرش، محکوم به حبس دائم شده است، حق داده‌اند که درخواست طلاق نماید. البته باز هم بایستی گفت که در نظر گرفتن مدت پنج سال برای حبس، ضروری نیست. در هر موردی که زندانی شدن زوج چنان طولانی گردد که برای زوجه، ادامه زندگی را تحمل ناپذیر کند، به‌ویژه در موردی که بیم گناه و انحراف می‌رود، دادگاه زوج را به طلاق اجبار می‌کند. البته بایستی توجه نمود که باید دادگاه بین جرائم خفت بار و عمومی با جرائم غیر عمدی، قائل به تفاوت باشد و داوری انصاف و اخلاق را در نظر داشته باشد.

امری واجب است اگر خوف ضرر و آزار رود، بر طبق این قاعده برداشته می شود مگر بحث در خطر بودن کیان اسلام باشد. (جبعی عاملی (شهید ثانی)، پیشین، ج ۲: ۴۱۵) بنابراین قاعده در مسئله ازدواج نیز، در شرایط خاص براساس قاعده لاضرر و لاجرح برخی فقها، قائل به حق فسخ یا جواز طلاق برای زن شده اند.

حال باید بررسی کرد ضابطه جاری در قاعده لاضرر در سوء استفاده از حق، باید قصد اضرار نیز در آن باشد و یا اگر به صورت مطلق ضرر ایجاد شود، این قاعده قابل استناد است. باید گفت که هرچند در برخی مدارک این قاعده که مربوط به سوء استفاده از حق است، معیار قصد اضرار دیده می شود، هم چون آیه ۲۳ سوره مبارکه بقره که به مسلمانان توصیه می کند «در هنگام اتمام عده زنان را به خاطر اضرار به آن ها و تعدی و دشمنی نگاه ندارید.» «و إذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن فأمسكوهن بمعروف أو سرحوهن بمعروف و لا تمسكوهن ضاراً لتعتدوا.» خود کلمه «لتعتدوا» دلالت می کند که ضرر به معنی تعمد و قصد ضرر است. در برخی احادیث نیز به قصد اضرار اشاره شده است. از جمله «قضیه سمره» که پیامبر فرمود «إنک رجل مضار» تو کسی هستی که قصد اضرار داری و مصر بر ضرری. اما بدین معنی نیست که در فقه اسلامی، قصد اضرار معیار مطلق سوء استفاده از حق واقع شده و در تمام موارد چنین نمی باشد (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۲، ۳۰۹).

بنابراین می توان گفت که در تحقق سوء استفاده از حق، وجود قصد اضرار، ضروری نیست بلکه معیار اصلی تحقق ضرر است، خواه قصد اضرار وجود داشته باشد یا خیر. از اینجاست که ظرافت و دقت نظر اسلام

را که به سر حد جنون نرسیده است را از موجبات طلاق تلقی کرد.

گروهی از حقوق دانان، ایراداتی به قانون وارد کرده اند، از جمله اینکه، وضع بیمار را در نظر نگرفته است. در بعضی بیماری ها به ویژه آن ها که ریشه روانی دارد، امکان دارد که صدور حکم طلاق، وضع بیمار را شدیدتر کند و یا سبب مرگ او بشود. در این موارد، حکم انصاف این است که خطر حاصل از طلاق برای همسر بیمار و زندگی مشترک برای خود او مقایسه گردد و در صورتی با طلاق او دادگاه موافقت کند که چاره دیگری برای حفظ سلامت و حیات مدعی وجود نداشته باشد.

۵-۳. احکام و شبهات فقهی و عرفی

۵-۳-۱. احکام قاعده لاضرر در حقوق خانواده جهت تفویض اختیار طلاق

در تشریح بحث و ارتباط این عنوان با قاعده لاضرر باید اذعان کرد: فقهای امامیه قاعده لاضرر را هم در مورد عبادات به کار برده اند و هم غیر آن، اعم از اینکه در معاملات و یا در روابط قراردادی این قاعده مد نظر قرار گرفته است. به عبارتی دیگر این قاعده را هم در احکام تکلیفی و هم در احکام وضعی بکار برده اند. حتی در تمام مواردی که در آن ها عسر و حرج وجود دارد، از این قاعده نیز استفاده کرده اند. چنانچه در زیر اشاره می شود تقریباً در اکثر ابواب اعم از ابوابی که مبنای آن حکم تکلیفی است یا ابوابی که حکم در آنها وضعی است فقها از این قاعده بهره برده اند (نجفی، ۱۳۹۲، ۶۵؛ شهید ثانی، ۱۳۹۸، ج ۲، ۳۹۲) و مستند این حکم قاعده «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» است. یا در امر به معروف و نهی از منکر که

به خوبی روشن می‌باشد و صدها قرن جلوتر از دیگر قوانین و حقوق، قدم برمی‌دارد و مسئله را محدود به سوء استفاده از حق نمی‌کند، بلکه ملاک را ورود ضرر قرار می‌دهد، چه این ضرر ارادی باشد یا غیرارادی و چه قصد اضرار و تقصیر در آن باشد یا نباشد. بنابراین محدوده حق هر فرد تا جایی است که باعث ورود ضرر به غیر نشود مگر آنکه عدم اعمال آن حق مستوجب ضرر برای خود صاحب حق شود. حتی در مواردی که حق فردی باعث ورود ضرر به حقوق اجتماعی می‌شود نیز اسلام اجازه اعمال حق را نمی‌دهد مگر در مواردی که محدوده ضرر را خود تعیین کرده باشد و در بسیاری از موارد توجه به مصالح اجتماعی حق، بیشتر از مصالح فردی آن حق است و اگر حق باعث ضرر به مصالح اجتماعی شود، مستوجب کیفر و مجازات یا مسئولیت مدنی می‌شود. لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اسلام بسیار وسیع‌تر از ملاک‌های کشورهای دیگر ورود ضرر را ملاک سوء استفاده از حق قرار داده که تمام ملاک‌های دیگر از جمله قصد اضرار و غایت اجتماعی حقوق را نیز در بر می‌گیرد. با توجه به اهمیتی که قاعده لاضرر در بسیاری از ابواب فقه و حقوق ما دارد و به‌عنوان یکی از مستندات ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی محسوب می‌شود، هرگاه، ادامه زندگی زناشویی برای زنی ضرری شد مثل جایی که مرد به مرض‌های مسری خطرناک مبتلا شود، زن راهی جز جدایی و دوری از مرد نداشته باشد، به استناد این ماده زن حق درخواست طلاق پیدا می‌کند. زیرا درجایی که مرد از حقوق زن سوء استفاده کند و بدین وسیله موجب ضرر بر آن شود و ضرری در زندگی زناشویی برای زن پدید آورد، قاعده لاضرر آن حق را از مرد سلب می‌کند که یکی از این حقوق طلاق است که

منحصر در دست مرد است. در مجموع از دیدگاه اسلامی زندگی از روی اجبار و اکراه هیچ‌گاه مورد تایید و قبول نبوده است و لذا هر نوع خشونت علیه زن از دیدگاه اسلام مردود است. مطابق دستورات اسلام زن می‌تواند به محکمه مراجعه نموده درخواست طلاق نماید و البته در خواست زوجه می‌بایست مبتنی بر دلیل باشد که در شریعت مقدس دلایل و قواعد زیادی در این باره پیش بینی شده است، زیرا هر موضوع که بین زن و شوهر به وجود بیاید به محکمه مربوط نخواهد شد. بنابراین از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران حق طلاق به صورت حقی طبیعی برای زن وجود ندارد ولی به صورت حقی قراردادی و تفویضی قابل اجرا است. اعمال حق طلاق برای زنان نیز همانند مردان مهیا است اما مبنای حق طلاق مرد یک اصل و قاعده است که در حوزه حقوق زنان این حق در قالب شرط و استثنا مصداق خارجی پیدا می‌کند. پس به تعبیر شهید مطهری خروجی اعمال این حقوق متفاوت است (مطهری، ۱۳۸۹، ۲۳۴). همان‌گونه که در سند ازدواج این شرط لحاظ شده است: «ضمن (عقد نکاح، خارج لازم) زوج به زوجه وکالت بلاعزل با حق توکیل به غیر داد که در موارد مشروحه زیر با رجوع به دادگاه و اخذ مجوز از دادگاه پس از انتخاب نوع طلاق، خود را مطلقه کند و نیز به زوجه وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر داد تا در صورت بذل از طرف او قبول کند». طبق ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی (مصوب ۱۱۹۰)، طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر شرط نمایند. امام خمینی معتقد است: «هرگاه زن در ضمن عقد، با شوهرش شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا

نمی تواند او را معزول کن.» (بی آزار شیرازی، ۱۳۸۹، ۲۳۶).

بنابراین یکی از راه‌حل‌های ممکن در تعدیل حقوق طرفین، قید شرط وکالت زوجه از جانب زوج برای مطلقه ساختن خود در ضمن عقد ازدواج یا هر عقد لازم دیگری است. وکالت مذکور به دو طریق قابلیت اجرا دارد: الف: وکالت مشروط که مقید به تحقق شرطی در خارج است. ب: وکالت مطلق (بدون شرط).

بدیهی است که زن اگر بخواهد وکالت در طلاق را از طریق وکیل پیگیری باشد باید برای این کار، وکالت در توکیل (مجوز وکالت دادن به دیگری) را نیز از جانب شوهر داشته باشد. منظور از وکالت در توکیل این است که زن از طریق وکیل جهت طلاق خود مبادرت به اجرای صیغه طلاق کند. حال با توجه به آن چه در خصوص ماهیت اختیار زوجه و یا تفویض اختیار طلاق به زوجه بیان شد می‌توان از جمله آثار آن را انتقال حقوق مبتنی بر حق طلاق مرد به زن دانست. بنابراین همان‌گونه که شرح آن آمد، تفویض طلاق، خروج طلاق از ید زوج و انتقال آن به زوجه می‌باشد؛ یعنی پس از تفویض، نه تنها زوج حق طلاق ندارد، بلکه این اختیار در ید زوجه قرار داشته و او می‌تواند خود را مطلقه نماید. اما در اسقاط حق طلاق توسط زوج (در صورت صحت) تنها زوج نمی‌تواند همسر خود را طلاق دهد، اما در حق طلاق زوجه، تغییر صورت نمی‌گیرد. در واقع در تفویض دو نتیجه حاصل می‌شود: اول این که، حق طلاق از ید زوج خارج می‌شود. دوم اینکه، حق طلاق در ید زوجه قرار می‌گیرد، اما در اسقاط حق طلاق توسط مرد، یک نتیجه حاصل می‌شود و آن خروج حق طلاق از ید زوج است.

مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد چنان چه پس از مسافرت مرد یا شش ماه خرجی ندادن، خود را طلاق دهد صحیح است.» (موسوی خمینی، ۱۳۹۰، ۲۵۶).

مثل اینکه شرط شود هرگاه (شوهر)، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک نفقه نماید، یا علیه حیات زن سوء قصد کند، یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آن‌ها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد، که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد (حمیدی، ۱۳۵۳، ۱۴۹) البته باید توجه داشت که این وکالت از جهتی قابل عزل نیست، زیرا اگر این شرط به نحو شرط نتیجه (یعنی زن در حین اجرای صیغه عقد بگوید: من خودم را به شرط این که وکیل بلاعزل در طلاق باشم به زوجیت تو در می‌آورم و مرد هم قبول کند چنین شرطی لازم است و اگر مرد قبول کرد، وکالت زوجه در طلاق قابل فسخ نیست). شرط شده که زن وکیل باشد لذا این وکالت قابل عزل نیست (موسوی خمینی، همان، ۳۱۹) در جای دیگر نیز بیان کرده‌اند: «زنانی که می‌خواهند ازدواج کنند از همان اول می‌توانند اختیاراتی برای خودشان قرار دهند که نه مخالف شرع باشد و نه مخالف حیثیت خودشان، مثلاً می‌توانند از اول شرط کنند که چنان چه مرد فساد اخلاقی داشت و یا اگر با زن بد رفتاری کرد، زن در طلاق وکیل باشد. اسلام همان طور که حق طلاق را برای مرد قرار داده این حق را برای زن نیز قرار داده است و زن می‌تواند در وقت ازدواج شرط کند که اگر به من چه کردی، من در طلاق وکیل باشم و اگر این شرط را کرد دیگر مرد

علت تعارض در احکام آن‌ها وجود ندارد و نمی‌توانیم عمل به یکی از این روایات را به دیگری ترجیح دهیم (شیخ طوسی، ۱۳۸۵، ۸۹). این استدلال توسط برخی از فقها مورد تأیید قرار گرفته و گفته شده است اخبار دال بر جواز تفویض به دلیل موافقت با عامه مطروح است و ترجیح با نظر مخالف می‌باشد (صانعی، ۱۳۸۰، ۲۷۴).

به هر حال در این راستا می‌توان راهکارهای تعدیل حق طلاق مرد که در قوانین نیز متجلی شده است را در قواعدی از جمله قاعده لاضرر مورد واکاوی قرار داد. این قواعد عبارت‌اند از: طلاق زوجه ناشی از قاعده عسر و حرج؛ طلاق زوجه ناشی از ترک انفاق از سوی زوج؛ طلاق زوجه به خاطر غیبت شوهر بیش از سه سال؛ طلاق زوجه بر اساس قاعده لاضرر و در نهایت طلاق زوجه ناشی از وکالت داشتن زن در طلاق. البته آن چه در این مجال مد نظر است طلاق و حق طلاق زن با توجه به قاعده لاضرر است که هر یک از این تمهیدات و اصول یا به صورت ارادی و یا قهری ممکن است حق طلاق را به زوجه تفویض کنند، بدون این که بتوان مطلقاً مشکل شرعی در آن‌ها مشاهده نمود.

در این زمینه دیدگاهی که در خصوص اختیار حق طلاق زوجه حتی با رضایت و مبتنی بر وکالت، برخاستی از تحلیل نادرست دیدگاه برخی از فقها از جمله شیخ طوسی و ابن ادریس حلی که در فوق بیان شد و اصل وکالت زوجه در طلاق خودش را باطل می‌دانستند در ادوار بعدی، زمینه به حاشیه رفتن این دیدگاه و شهرت دیدگاه صحت این وکالت بر اساس قواعد را نزد فقها فراهم آورد؛ به گونه‌ای که برخی از ادله‌ی روایی که احتمال استناد به آن‌ها برای قول نخست وجود دارد مغفول مانده و تا امروز عمده

از منظری دیگر در حقوق ایران در خصوص تفویض حق طلاق اشاره‌ای صورت نگرفته است و تنها می‌توان با رویکردهای عام دیگر از جمله تمسک به قواعد حقوقی فقهی، وکالت داشتن زن در امر طلاق و ... آن را احراز کرد. شاید این عدم احراز را بتوان برآیند عدم اتفاق نظر فقها در این زمینه دانست. به‌عنوان مثال سید مرتضی که از قائلین به این موضوع است معتقد است: تخییر در طلاق جایز است و اینکه تخییر و تملیک طلاق باطل است و باعث تفویض نمی‌شود، سخن لغوی است که گفته شده؛ زیرا فقهای شیعه امامیه به جواز تخییر فتوا داده‌اند و اخبار و روایات وارده از ائمه (ع) مبین آن است که تفویض با تخییر واقع می‌شود و فقها نیز در خصوص مسائل تخییر بحث نموده‌اند. در این راستا ابن جنید نیز با مفروض دانستن جواز تخییر فقط به بیان شرایطی در این زمینه پرداخته است. «اگر مردی بخواهد زنی را مخیر کند، یک ماه از او دوری کند، درحالی که زن در طهر غیر مواقعه است؛ مثل زمانی که می‌خواهد وی را طلاق دهد، وی را مخیز می‌کند و به او می‌گوید به تو اختیار می‌دهم یا امرت را به خودت واگذار کردم...» در وسایل شیعه و در باب مرتبط با تفویض اختیار طلاق به زوجه جمعا نوزده روایت نقل شده که ده روایت از این نوزده روایت را می‌توان در جواز تفویض تحلیل کرد. این در حالی است که مشهور در فقه امامیه، عدم جواز تفویض طلاق به زوجه است. از جمله شیخ طوسی که روایات در این زمینه را محمول بر نوعی تقیه می‌داند و با سه دلیل استدلال می‌کند: نخست: قول بر جواز موافق مذاهب اهل سنت است. دوم این که وقتی عقد نکاح به‌طور صحیح منعقد شد، زوال آن ممکن نیست، مگر به طرق مشخص و منصوص و دیگر امکان عمل به روایات مفید جواز به

یا می‌توان از قواعد عامی چون لاضرر این قدرت مطلقه و اختیار تام را به نوعی نسبت بخشید و با شرایطی زوجه را در امکان تقاضای آن شریک دانست.

این تفکر در این زمینه تا جایی پیش رفته که در لسان فقهای اهل سنت، طلاق را نه ابغض الحلال دانسته که امری حرام تلقی می‌کنند. بنابراین فقهای این مذاهب؛ با توجه به سرزنش‌هایی که نسبت به طلاق در احادیث آمده و تقبیحی که نسبت به طلاق غیر موجه شده است، اصل را بر ممنوعیت طلاق گفته‌اند: وقوع طلاق بدون داشتن علت موجه از سوی مرد جایز نیست و نه تنها مکروه و مذموم بلکه حرام و ممنوع است. پس وقتی طلاق را حتی حقی برای مرد تجویز نمی‌کنند، برای زن هیچ‌گاه و به تبع هیچ قاعده‌ای از جمله لاضرر صحیح نمی‌دانند. در این راستا برای جواز طلاق باید توجیه قابل قبولی داشت (مهرپور، ۱۳۷۹، ۵۱).

یکی از علمای اهل سنت در این خصوص می‌گوید: «طلاق بدون وجود ضرورتی که آن را توجیه نماید، حرام است و از نظر اسلام ممنوع می‌باشد. زیرا هم به ضرر خود و زوجه است و هم باعث از بین رفتن منافع حاصله از ازدواج برای زوجین می‌گردد و بنابراین همانند اتلاف مال، حرام است.» ایشان در ادامه به قاعده «لاضرر و لاضرار» نیز در تأیید نظر خود استناد کرده است (خدادادپور و دیلمی، همان، ۷۶). موضوعی که در راستای عدم امکان اعمال حق طلاق به وسیله زوج قابل تعمیم و بررسی می‌باشد.

با این حال باید گفت حتی با فرض حرام بودن طلاق بدون علت موجه از سوی شوهر، این امر مانع از وقوع طلاق نمی‌شود. مثلاً اگر شوهر بدون دلیل موجه

بحث‌ها در این موضوع، حول رد دلایل منتسب به شیخ در جریان بوده است (جوان، ۱۴۰۱، ۵۵) که سدی در راه تعدیل اطلاق حق طلاق برای زوج در این عرصه می‌باشد.

از طرفی همان‌طور که اشاره شد شرایط محدود کننده ای در این رابطه وجود دارد که مورد تصریح فقهاء نیز قرار گرفته است از جمله این شرایط، بالغ، عاقل و مختار بودن طلاق دهنده و عدم امکان وقوع طلاق در طهر مواقعه یا در حال حیض یا نفاس زن می‌باشد. البته این شرایط بیشتر ناظر به حالات و ویژگی‌های طرفین در هنگام وقوع طلاق می‌باشد و در مقام جعل محدودیت نسبت به سلطه و اختیار مطلق مرد نسبت به طلاق دادن زن نمی‌باشد. در واقع برداشت فقهاء از احکام قرآن و مبانی اسلامی آن است که طلاق حق مرد است و اعمال آن در اختیار اوست. به‌علاوه همان اراده‌ای که به طور یک طرفه نکاح را برهم زده است جز در مواردی که طلاق بائن باشد می‌تواند طلاق واقع شده را نیز از اثر بیندازد و اقدام به رجوع بنماید. بدون این که در چنین رجوعی، موافقت و رضایت زن لازم باشد. بنابراین به نظر این فقهاء اصل وجود تفاوت بین زن و مرد در مورد طلاق محرز است، یعنی اختیار طلاق در دست مرد است و او می‌تواند بدون اجازه یا کسب رضایت زن و حتی بدون الزام مراجعه به دادگاه زن خود را طلاق دهد (خدادادپور و دیلمی، ۱۳۸۸، ۷۵).

این باور را می‌توان در بین فقهای امامیه به صورت متقن یافت. شاید همین نگرش است که موجب شده سده‌ها از ظهور اسلام گذشته و احکام مختلف مورد اعمال و ارزیابی قرار بگیرد، تا با توجه به مقتضیات زمان و مکان به این اجماع رسیده شود که بایست و

احکامی که به تبع آن در قرآن کریم است، احکامی بوده که با توجه به رویه جاری و معمول آن زمان صادر گردیده و عمدتاً با مفروض دانستن وجود زمام طلاق در دست مرد و سلطه او بر زن در جهت ارائه رهنمودها و دستورات اصلاحی نسبت به روش‌های موجود و اتخاذ روشی منصفانه‌تر در جهت رعایت حقوق زن بوده است.

۵-۳-۲. احکام حق طلاق مرد در تحولات فقه پویا و قانون

عوامل متعددی برای محدودسازی حق طلاق توسط مرد وجود دارد. این عوامل به منزله‌ی نیروهای اجتماعی فعال در سطح جامعه است که در نهایت قانون‌گذار را ناچار به پذیرش واقعیت و تغییر در حکم ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی کرد و قاعده (الطلاق بید من أخذ بالساق) را کاملاً محدود و بلکه محذوف کرده است. به نحوی که در حال حاضر این قاعده عملاً محدود و متعادل شده و از شمار قواعد فقهی قابل اجرا حذف شده است (مهرپور و درویش زاده، ۱۴۰۰، ۱۸۶). این موضوع دلیلی ندارد جز این که فقه‌های معاصر سعی نموده‌اند که تطبیق اوضاع را بر پایه فقه پویا و در بازخورد با زمان و مکان بسنجند.

به هر حال واقعیت آن است که در شرایط اجتماعی فعلی، پذیرش مطلق قاعده‌ی (الطلاق بید من أخذ بالساق) موجب هرج و مرج شده و تضییع حقوق زنان را به دنبال داشته به گونه‌ای که قانون‌گذار جمهوری اسلامی حتی در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی که نگرش‌هایی بسیار انبساطی به احکام و قواعد اولیه فقهی به صورت فراگیر در سطح کشور وجود داشته، متوجه این هرج و مرج شده است و با وجود آنکه

اقدام به طلاق همسر خویش نمود، هر چند مرتکب گناه شده ولی طلاق او صحیح است. حتی اعتقاد به حرام بودن چنین طلاقی تنها دارای ضمانت اجرای اخلاقی است ولی ضمانت اجرای حقوقی بر ارتکاب چنین عملی بار نمی‌باشد. زیرا حرمت این طلاق یک حرمت تکلیفی است و حرمت تکلیفی با حرمت وضعی ملازمه ندارد. مگر آن که گفته شود از دیدگاه ایشان اعمال حق طلاق از سوی مرد بدون داشتن علت موجه، نوعی سوءاستفاده از حق طلاق محسوب می‌شود و در صورتی که موجب ورود ضرر به زوجه گردد، به موجب قاعده لاضرر موجب مسئولیت زوج به جبران خسارت وارده بر زوجه می‌شود. منظور از ضرر در این جا ضرر جبران نشده و غیر متدارک می‌باشد که چنین ضرری به موجب قاعده‌ی لاضرر نفی شده است. زیرا به موجب این قاعده ضرر غیر متدارک در اسلام وجود ندارد. یعنی هر کس موجب ضرر و زیانی نسبت به غیر شود باید آن را جبران و تدارک کند. بر این اساس در صورتی که اعمال ناموجه حق طلاق موجب ورود ضرر به زوجه گردد، باید این ضرر جبران گردد. در چنین صورتی نه تنها وقوع طلاق بدون علت ناموجه عملی حرام محسوب می‌شود بلکه دارای ضمانت اجرای حقوقی نیز خواهد بود و زوج، مسئول جبران خسارت وارد به زوجه می‌گردد.

با توجه به آنچه بیان شد ادعای وجود اختیار انحصاری زوج نسبت به طلاق حتی در ابتدای اعطای این حق نیز با محدودیت‌هایی روبرو بوده است. به عبارت دیگر همان طور که در فوق نیز بیان شد، محدودیت‌های قانونی چون اهلیت مرد و عدم وقوع طلاق در طهر موقعه که نسبت به انجام طلاق از سوی مرد وجود دارد، پذیرش حق طلاق برای مرد و

مردان تصمیم به طلاق می‌گیرند. بنابراین نمی‌توان برای استنباط حق انحصاری مردان در طلاق از این آیه استفاده کرد. سوم این که نوعاً پیشنهاد طلاق را زوج مطرح می‌کند و به اصطلاح اصولی «وارد، مورد غالب است». البته ممکن است گفته شود که زنان بیشتر متقاضی طلاق هستند و برای کنترل پدیده طلاق حق طلاق به مرد داده شده است و افزایش طلاق توسط مردان از آن جهت است که مردان حق طلاق را دارند. اما این گونه ادعاها حتماً باید مستند به نتیجه‌ی پژوهش و تحقیق‌های هوشمند اجتماعی باشد یعنی نمی‌توان بدون مستند ادعا کرد که زنان بیشتر متقاضی طلاق هستند و افزایش طلاق توسط مردان از آن جهت بوده که آنان دارای حق طلاق هستند. چهارم اینکه آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که اطلاق آیه را از بین می‌برد؛ مثل آیاتی که در بیان نفی عسر و حرج و حفظ کرامت انسانی آمده است. البته ممکن است در این خصوص گفته شود که رفع حکم به استناد حرج مستند به آیات متعدد و احکام اولیه‌ای هم چون آیه ۱۸۵ سوره بقره و آیه ۷۸ سوره حج است.

۶. سهم نویسندگان

همه نویسندگان به صورت برابر در تهیه و تدوین پژوهش حاضر مشارکت داشته‌اند.

۷. تضاد منافع

در این مقاله تضاد منافع وجود ندارد.

احکام بسیاری از قانون حمایت خانواده را خلاف شرع می‌دانسته، برای جلوگیری از طلاق سریع و ساده اقداماتی کرده و این اقدامات در فرآیند قانون‌گذاری نیز انعکاس پیدا کرده است. طبیعی است که این تغییر موضع قانون‌گذار تماماً بر پایه نیازها و خواسته‌های عمومی و واقعیت‌هایی بوده که در عمل با آن مواجه بوده‌اند.

از منظر فقهی باید اشاره کرد که نص صریحی در قرآن کریم بر حاکمیت بی‌قید و شرط زوج در اختیار طلاق وجود ندارد. از طرفی این که بیان شود در آیات قرآن از ضمیر جمع مذکر استفاده شده و همین دلیلی است که طلاق دادن به مردان نسبت داده شده است، دلیل کافی بر انحصار حق طلاق مردان نیست. زیرا اولاً در جامعه مخاطب عصر نزول آیات، مردان حق طلاق داشته‌اند و حکم قرآنی ناظر به آن مخاطب بوده است. ثانیاً استفاده از ضمیر جمع مذکر هنگامی که مخاطب آن هر دو جنس مذکر و مؤنث باشد، نمونه‌های مشابه فراوانی دارد، مثلاً در آیاتی که نماز، روزه، حج و... را واجب کرده، تماماً از ضمیر ویژه جمع مذکر استفاده شده است و این موضوع موجب اختصاص تکلیف به مردان نیست.

ذکر این نکته لازم است که تمامی آیات مربوط به طلاق از جمله آیه نخست این سوره مبارکه که می‌فرماید: «یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و أحصوا العده» این جنس نبوده و صراحتاً مردان را مخاطب قرار داده زیرا درباره طلاق زن در عده صحبت می‌کند. اما این آیه نیز دلالت بر حق انحصاری مرد بر طلاق ندارد. چراکه فهمیدن حصر و انحصار حق طلاق از این آیه فاقد هر گونه دلیل اثباتی است و فرض معمول و رایج از طلاق را می‌گوید که

منابع

- خدادادپور، منیژه و دیلمی، احمد، سوءاستفاده از حق طلاق و راهکارهای قانونی مقابله با آن، فصلنامه خانواده پژوهی، سال ۵، شماره ۱۷، ۱۳۸۸.
- راغب اصفهانی، حسن، المفردات فی غریب القرآن، چاپ چهارم، تهران، صادق، ۱۳۸۷.
- زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، تهران، احسان، ۱۳۸۶.
-، القواعد الفقہیہ وتطبیقاتها فی المذاهب الأربعة، القاعده الأساسیہ الثالثه لا ضرر و لا ضرار، بیروت، المكتبة الشامله الحدیثه، ۱۴۱۸.
- صانعی، یوسف، فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیله، چاپ اول، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۰.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۵.
- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی خانواده، چاپ سی و دوم، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۷۱.
-، ضمان قهری، چاپ دهم، تهران، میزان، ۱۳۹۱.
- کشوری، عیسی، کاربرد قواعد فقه در حقوق، چاپ اول، تهران، غیاث، ۱۳۷۴.
- کاملی، محمدجواد، بررسی توصیفی علل و عوامل موثر در بروز آسیب اجتماعی طلاق در جامعه ایران با توجه به آمار و اسناد موجود، نشریه دانش انتظامی، دوره ۹، شماره ۳، ۱۳۸۶.
- ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹.
- بی آزار شیرازی، عبدالکریم، رساله نوین امام خمینی (ره)، چاپ بیست و دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۳۸۹.
-، الروضه البهیة فی شرح المعه الدمشقیه، ترجمه علی شیروانی، تهران، انتشارات دارالعلم، چاپ پنجم، ۱۳۹۸.
- جلالی، مهدی، اختیار زوجه در طلاق در حقوق ایران با مطالعه تطبیقی، چاپ سوم، تهران، انتشارات خرسندی، ۱۴۰۰.
- جوان، عبدالله، درنگی در مشروعیت شرط وکالت زوجه در طلاق، فصلنامه فقه، دوره ۲۹، شماره ۱۱۱.
- حادقی، ابوالفضل، زن از نظر حقوق اسلامی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۴۰۱.
- حرعاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، مترجم: صحت، علی، چاپ هفتم، قم، موسسه آل البیت، ۱۳۸۹.
- حمیدی، انور، قانون مدنی، چاپ بیست و نهم، تهران، چاپخانه سپهر مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.

- محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۰.
- مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان و مکان، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
- مکارم شیرازی، ناصر، قواعد فقهیه، قم، مطبعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۱۶.
- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، چاپ نهم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۰.
- مهرپور، حسین، مباحثی از حقوق زن، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۹.
- مهرپور، حسین و درویش زاده، محمد جواد، تحدید قاعده حاکمیت بی قید و شرط زوج بر طلاق در فقه و حقوق موضوعه ایران، فصلنامه علمی دانشنامه‌های حقوقی، دوره ۴، شماره ۱۱، ۱۴۰۰.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، قم، دار الکتب اسلامی، ۱۳۹۲.
- نوری، یحیی، حقوق زن در اسلام و جهان، چاپ ششم، تهران، نوید نور، ۱۳۸۵.